

آنجا که ادب فاشناسان به جان ادب افتادند

سخنی چند در باب ادبیات شوروی سابق، و متن کامل سخنرانی آندره‌تی
ژدانف در نخستین کنگره نویسندگان اتحاد جماهیر شوروی

شعر اوسپ ماندلشتام را که می‌خوانی دچار اعجاب می‌شوی. این شعر (حتی در ترجمه فرانسه‌اش) حیرت‌آور است. گویی هر کلمه از طلای ناب ریخته شده است! چگونه محیطی باید به وجود بیاید که زندگی برای چنین شاعری غیرممکن شود. تبعیدش کنند، گرسنه‌اش بگذارند، دیوانه‌اش کنند، تا آنجا که در ۴۷ سالگی در تبعید بمیرد. سرنوشت ماندلشتام استثنایی نبود. چه بسیار شاعران و نویسندگانی که سالهای طولانی در زندان به سر بردند یا تیرباران شدند و ادبیات شوروی پس از آن (از نیمه دهه سی به بعد) دیگر نتوانست اثری بیافریند و به گزارشهایی تبدیل شد از قهرمانهای مردم شوروی در کار پیشبرد ساختمان کشور عظیم‌شان و یا گزارشهای پرشورتر و یکتواخت‌تر از جنگ کبیر میهنی تحت تعلیمات داهیانه استالین بزرگ.

هرچند که این قضیه در شوروی صورت بسیار خشونت‌آمیزی به خود گرفت و طبیعاً این خشونت جزئی از خشونت کلی رژیم استالینی بود؛ اما به طور کلی ضدیت با روشنفکران و هنرمندان مستقل از همان زمان مرحوم افلاطون که در فکر ساختن مدینه فاضله خود بود، وجود داشت، با این تفاوت که افلاطون شاعران را با تعظیم و تکریم از دولتشهر خود بیرون می‌راند، اما

۱. نگاهی به شماره ۵۸-۵۹ کلک بیندازید که من کوشش کردم ترجمه‌ای (طبعاً نه چندان موفق) از سه شعر او را به دست دهم. با سپاس از دوست جوانم نیم عطایی که به دیدن آن ترجمه‌ها گلچینی دوزیانه از اشعار ماندلشتام را (به روسی و فرانسه) با مقدمه‌ای از آنا آخمتوا شاعره بزرگ و زجر دیده روس، از کی‌یف برایم فرستاد. امیدوارم که در یکی از شماره‌های آینده کلک ترجمه چند شعر دیگر را همراه با ترجمه مقدمه به دوستداران ادبیات جهان تقدیم کنم.



۵ رضا سیدحسینی

استالین تبعیدشان می‌کرد و دستور تیربارانشان را می‌داد و هیتلر کتابهایشان را در میدان شعر آتش می‌زد و خودشان را اگر فرار نمی‌کردند به اردوگاه‌های کار اجباری می‌فرستاد. همه این رفتارها از نظر آن گردانندگان توجیه منطقی و اخلاقی داشت. در کوتاه‌مدت، این مزاحمان برنامه‌های سیاسی و اجتماعی‌شان را از سر راه برمی‌داشتند، بی‌خبر از اینکه در بلندمدت تیشه به ریشه خود می‌زنند و بزرگترین نیرویی را که هم می‌توانست ترمز زیاده‌رویهایشان باشد و هم توجیه‌کننده اعمال انسانی‌شان از دست می‌دهند. هرچند که خود افلاطون هم وقتی قرار شد مدینه فاضله‌اش را به مرحله عمل درآورد شکست خورد و ماجرا نزدیک بود به قیمت جاننش تمام شود، اما این دنباله‌روان افلاطون معمولاً آن مشخصاتی را هم که از نظر وی برای حکومت لازم بود نداشتند و «حکیم» نبودند و گمان می‌کردند که هستند.

در اولین کنگره نویسندگان شوروی که در سال ۱۹۳۴ (هفده سال پس از انقلاب اکتبر) تشکیل شد، به‌جز ماکسیم گورکی که به‌عنوان رئیس کنگره سخنرانی افتتاحیه را ایراد کرد، سه نفر دیگر سخن گفتند: بوخارین، ژدانف و رادک.

در این میان فقط سخنرانی بوخارین بود که ارزش والای فرهنگی و فلسفی داشت و جستجوی راه‌حلی بود برای تلفیق رئالیسم سوسیالیستی با فاجعه‌درونی فرد بشری و نیز امکان آفرینش نوعی فاولست جدید. او با اینکه از اعضای اصلی دفتر لنین و دوست نزدیک استالین بود، چهار سال بعد، به‌دنبال محاکمات مسکو به‌اتفاق چند تن دیگر از اعضای دفتر لنین تیرباران شد.



اوسین ماندشنام

دور دورِ ترک‌تازی آندره‌ئی ژدانف بود که در سال ۱۹۱۵ (در نوزده سالگی) وارد حزب بلشویک شده بود در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ با شغل استواری ارتش به انقلابیون پیوسته و به سرعت ترقی کرده بود؛ به طوری که در ۱۹۳۰ در شانزدهمین کنگره حزب کمونیست به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شده بود. از مشخصات همین کمیته، آغاز فعالیت‌های رسمی برای تثبیت کیش شخصیت استالین بود که ژدانف یکی از پرشورترین مدافعان آن شمرده می‌شد و در باب ارزشهای فوق‌العاده دبیر کل داد سخن می‌داد. در سال ۱۹۳۴ هفدهمین کنگره حزب و اولین کنگره نویسندگان تشکیل شد. ژدانف سخنرانی معروف خود را در برابر نویسندگان جمهوریهای شوروی و مهمانان آنان از سراسر جهان ایراد کرد. این سخنرانی که ترجمه آن را در اینجا می‌بینید دستورالعملی شد برای بقیه نویسندگان و اگر نویسنده‌ای در اثر خود از چهارچوب این دستورالعمل تجاوز می‌کرد کمترین مجازاتش این بود که اثرش برای چاپ پذیرفته نشود و او از گرسنگی بمیرد.

بعضی از آثار اولیه مانند دن آرام از شولوخوف و شکست از فادیف توانستند از پوسته تعصب آلود این آموزه بیرون بزنند و جای مهمی را به عنوان اثر ادبی اشغال کنند. اما با گذشت زمان و به تدریج این کار مشکل‌تر شد. آثار بعدی شولوخوف و فادیف یعنی زمین نو آباد و گارد جوان دلیل این مدعاست. تأثیر ادبیات بر مردم به تدریج حزب را بسیار وسواسی کرده بود. دیگر تنها سانسور یا توقیف کتابها چاره درد نبود، زیرا هر لحظه ممکن بود مفاهیم رمزی و مخفیانه‌ای در هر اثری راه پیدا کرده باشد. مردم به تدریج عادت کردند که به قول معروف لای سطرها را بخوانند. یک «زبان

ثانوی، تشکیل شد که به بیرون از واقعیت ثانوی مقامات رسمی نقب می زد و با واقعیت ملموس در هم می آمیخت. همه می دانند که نویسندگان شوروی به عنوان یک گروه سازمان یافته و به نسبت تعدادشان از گروههایی بودند که بیش از هر گروه دیگری سرکوب شدند. از میان هفتصد نفر نویسنده که در همان سال ۱۹۳۴ در اولین کنگره نویسندگان شرکت کرده بودند و هفتاد درصدشان کمتر از چهل سال داشتند، در سال ۱۹۵۴ برای شرکت در دومین کنگره فقط پنجاه نفر زنده مانده بودند. البته عده زیادی از آنها در جنگ کشته شده بودند ولی زبان ارقام گویاتر است.^۲

اکنون که آنها از آسیابها افتاده و اتحاد جماهیر شوروی از هم پاشیده است، آثار برجسته ادبی یا هنری که از نویسندگان و هنرمندان شوروی به جا مانده است، یا از آن کسانی است که مهاجرت کردند و در خارج از آن محیط خفقان به کارشان ادامه دادند (مانند ایوان بونین، ولادیمیر نابوکوف، ژوزف برادسکی و رومن یا کوبسن) و یا کسانی که ماندند و زجر دیدند و به هر زحمتی برخلاف جریان آب شنا کردند و اثری را که می خواستند منتشر کنند به هر ترتیبی بود از کشور خارج کردند و به چاپ رساندند و آثار بعضی ها هم پس از مرگشان منتشر شد. اما در هر حال نامشان جاودانه است و حال آنکه از میان هزاران فردی که مأمور زجر و آزار آنان بودند و کتابهای خودشان را با تیراژهای میلیونی منتشر می کردند، حتی از یک نفر نامی نمانده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی